نگاه

در حاشیه کتاب «پیش‌پرده و پیش‌پرده‌خوانی» روی دوم نوارهای کاست به بهانه درگذشت مرتضی احمدی

علی شروقی

اوایل دهه ۶۰ بود که شرکتی به نام سوپراسکوپ مجموعه کاست‌هایی را با عنوان ۴۸داستان همراه با کتاب برای کودکان منتشر می‌کرد که بسیاری از آنها ترجمه‌هایی بود از قصه‌های سایر ملل: «سیندرلا»، «پری دریایی»، «مری پاینز»، «گرگ بد گنده» و «آواژه‌خوان‌های شهر قصه» از جمله این قصه‌ها بودند یا «علیمردان‌خان» که جزو قصه‌های ایرانی مجموعه بود و از روی شعر ایرج میرزا ساخته شده بود. معمولا روی اول هر کاست قصه اصلی بود و روی دوم، یک قصه دیگر. این قصه دوم هم اغلب ماجراهای پینوکیو بود (در دو مورد به هم پیوسته به بار دارم که روی دوم قصه امیراسلان نامدار بود و بعد از این قصه، پینوکیو شروع می‌شد و دنباله این هر دو قصه در کاست بعدی بود). بای ثابت بیشتر کاست‌های ۴۸داستان مرتضی احمدی و کنعان کیانی بودند که گاه نقش چندین شخصیت را ایفا می‌کردند. امروزه با گوش دادن دوباره به این کاست‌ها درمی‌یابیم که در آنها کلمات کاه به اصطلاح کتابی و ادبیانه زبان فارسی چه خوب در زبانی کودک‌فهم، جاافتاده بود. و این قطعاً به خلاقیت دست‌اندرکاران این کاست‌ها بازمی‌گشت. اما اوج هنرنمایی مرتضی احمدی و کنعان کیانی در روی دوم کاست‌ها بود که بروز می‌کرد. آنجا که این دو در نقش روایه مکار (با صدای مرتضی احمدی) و کوبنده (با صدای کنعان کیانی) با دیالوگ‌هایی که کوبی فی‌البداهه ساخته می‌شدند- یا چنین هم اگر نبود، از سنت بداهه‌گویی مایه گرفته بودند- پینوکیوی ساده دل را سر کار می‌گذاشتند و برای برداشتن کلاهش دسیسه‌ای می‌چیدند. در این بداهه‌گویی‌ها سار و ضربی بود که همین بداهه‌گویی‌ها را به شعری به نام «عشق باری لفظ قلم» در این کتاب انجامید که در آن همه «واو»ها برای لفظ‌قلم‌شدن عبارات به «الف» تبدیل شده‌اند: مثل: «مفتان» به جای «مفتون» و «دلخان» به جای «دلخون» و الخ. جنین سه‌سر سه گرداشتن‌های با زبان ادبیانه که خود یاروی ادبیانه کردن زبان است و تقلیدی تمسخرآمیز از فخامت، تنها از زبان کوچه و ادبیات شفاهی برمی‌آید و پیش‌پرده‌خوانی از ترانه است که ضرباهنگ آن از ضرباهنگ فرهنگ مردم کوچه و بازار گرفته شده است و نسبتی با زبان و فرهنگ زمانه دارد، مگر وقتی که می‌خواهد این روی و فرهنگ دستوری را وارونه کند و اینجاست که پیش‌پرده‌خوانی چنانکه مرتضی احمدی در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد از حال و هوای صوفیانه سرگرمکننده به «طنز و انتقاد تند» بدل می‌شود و با وقوع کودتای ۲۸مرداد این بساط این رسم رجیده می‌شود اما مایه‌های تمثین شده از آن در دوره‌های طنز اوایل انقلاب از این شیوه- که مرتضی احمدی یکی از آنها بود - باقی می‌ماند و هم نه به صورتی خود را این می‌گیرد. از جمله در همان کاست‌ها و به ویژه روی دوم‌شان که قصه فرعی را در سر می‌گرفت و مگر پیش‌پرده خود قصه‌ای فرعی نبود در میان پرده‌های نمایش اصلی، قرابت‌ها و مایه‌های مشترک که به طرزی غافلگیرکننده خود را می‌نمایانند و چه بهتر که پروژشان ناگهانی و ناخودآگاه و بداهه‌گونه باشد. نه تصنعی و از پیش اندیشیده که در این صورت وجه سرخوشانه و رها از قیدوبند این نوع کارها تباه می‌شود. خلوص، اصالت، خلاقیت، ظرافت و نکته‌سنجی و عشق و علاقه به کار، خصیصه دورانی است که مرتضی احمدی یکی از نمادهای آن است. امروزه کارها در بهترین حالت «خوب» هستند و نه تمام همین.

پیش‌پرده‌ها و ترانه‌های روحوضی که مرتضی احمدی به صورت کتاب گردآوری کرده بدون شک بدون نسخه‌های صوتی این آثار گنجی کم دارند و افسوس که در زمان حیات مرتضی احمدی آنها تعداد کمی از این آثار در سال‌های اخیر به صورت صوتی منتشر شد.

پیش‌پرده و پیش‌پرده‌خوانی
مرتضی احمدی
تهیه و تنظیم نت‌ها: بهرنگ بقایی
نشر ققنوس
چاپ اول: ۱۳۹۳

عطف کتاب

مرگ و ملاقات تصادفی

تازه‌ترین کتاب بلیسی مجموعه نقاب، داستانی است با نام «چمن» از فدریک دارک. این کتاب هم این روزها با ترجمه عباس آگاهی در نشر چهان کتاب منتشر شده است. از فدریک دارک نیز پیش از این چند کتاب در همین مجموعه منتشر شده بود که «آناسوم»، «مرگی که حرفش را می‌زدی» و «کابوس سرخ‌آهی» از آن جمله‌اند. فدریک‌دارد از نویسندگان معاصر ادبیات فرانسه است که نامش به‌عنوان نویسنده‌ای پرکار و قابل‌توجه در حوزه ادبیات پلیسی فرانسه ثبت‌شده است. او نه‌فقط با نام اصلی خود بلکه با ۳۰نام مستعار دیگر، چیزی نزدیک به ۳۰رمان و داستان بلند و کوتاه، حدود ۳۰نمایشنامه و ۱۶اثر برای سینما پدید آورده است. دهها رمان پلیسی او با نام مستعار «سن آنتونیو» نوشته شده‌اند که لحن و بیانی قابل‌توجه دارند. کتاب «چمن» اینطور شروع می‌شود: «وقتی دیدم سوار ماشینم می‌شود، فکر کردم زنک می‌خواهد آن را بدزد. دستمال سفره در دست، از رستوران بیرون بریدم. ولی بیرون، زیر نور تند ظهر، دیدم پوزه‌ای صدای قلبی رانده نشسته و یک راهنمای توریستی را ورق می‌زند. او کوچک‌اندام و آفتاب‌خورده بود، با گیسوانی بی‌رنگ و به‌هم جسبیده از آب دریا... سایه‌ام که ناگهان روی صفحه کتابش افتاد، توجه‌اش را جلب کرد. نگاهش را به طرف من گردانده و با متانت برانداز کرد. می‌خواست بفهمد این پسرک با شلوار کوتاه و آواز برای پینوکیو می‌خواندند: «از درخت تو برو لالا / باهات خرشیده میشه» که منظور از «خرشیده» همان «خراشیده» بود. این شوخی‌های لفظی و کلاه این پینوکیوهای میان پرده کوبه روی دوم کاست‌های ۴۸داستان (نمونه دیگرش طنز مضحک لفظ قلم حرف زدن رویاه مکار) شاید ربط چندانی به قصه اصلی پینوکیو نداشت؛ اما بی‌ربط‌ونشان به قصه اصلی همان قدر بی‌اهمیت است که وفادار نبودن ترجمه «میرزاحبیب‌اصفهانی» به «حاجی‌بابای‌اصفهانی» جیمز مورییه. موضوع مهم‌تر مایه‌های جذاب طنز و شوخی در این میان پردها بود که الغیب از سنت و خلوص طنز شفاهی و اوانع سنت‌های عامیانه نمایشی و ترانه‌های سار و ضربی و تخت‌حوضی و مانند اینها می‌آمد و خوب می‌نشست در قصه‌هایی که برای کودکان امروز می‌توان دریافت و دلیل این خوب نشستن مایه‌های دیرپای طنز و شوخی نمایشی و

گفت‌وگو با رحیم فروغی به مناسبت انتشار رمان «واحه غروب» بهاء طاهر

نویسنده قهرمان‌های شکست‌خورده

ادبیات امروز ایران از پرسش درباره وضعیت تهی شده است

پیام حیدرقزوینی

عکس: امیر حیدری، شرق

«عزازیل» یوسف زیدان زبان معیار است منتها او سعی کرده در بعضی جاها متناسب با موقعیت از زبان عارفانه استفاده کند. او در رمان دیگرش به نام «محال» از زبان محاوره هم استفاده کرده است. با نویسنده‌ای مراکشی به اسم محمد شکری کتابی دارد به اسم «الخیر/الشاحی» که زبان آن کاملا محلی و عامیانه است. با زبان آثار نجیب محفوظ زبان معیار است. اگرچه او سعی کرده سبک زبانی خودش را به کار گیرد.

◀ بخشی از روایت «واحه غروب» بر اساس ماجرایی واقعی شکل گرفته و رمان در مرز میان تاریخ و ادبیات قرار دارد اما این مساله باعث نشده تا قصه در این رمان آسیب بخورد و شاید به واسطه تمهیداتی مثل احضار اسکندر به رمان و نیز جغرافیای وهمناک و معبدها و اشباح که در رمان آمده‌اند تخیل در روایت غالب شده و رمان تن به روایت سراست روایتی نداده است؟

نظرتان درباره این ویژگی «واحه غروب» چیست؟

از میان کتاب‌های تاریخی که در دوره‌ها و قرن‌های گذشته نوشته شده‌اند، ما دو کتاب «تاریخ بیهقی» را می‌خوانیم. اگرچه متخصصان تاریخ به دلیل حوزه کاری‌شان کتاب‌های تاریخی دیگر را هم می‌خوانند، اما ما به عنوان مخاطبان عام، «تاریخ بیهقی» را برای خواندن انتخاب می‌کنیم؛ آن‌هم به واسطه جذابیت‌های ادبی و هنری که در آن وجود دارد. تاریخ اگر با روایت ادبی و به شکل قصه نوشته شود راحت‌تر خوانده می‌شود حالا شاید این مساله مطرح شود که این تکاهی ابزاری به ادبیات و قصه است. بهاء طاهر هم رمان نویس است و هم تحصیل‌کرده رشته تاریخ. در آثارش دغدغه‌هایی امروزی دارد اما این دغدغه‌ها را به کدشته می‌برد و پرسش‌ها را از زمان اسکندر مطرح می‌کند و پیش می‌آید. به این‌ترتیب او نشان می‌دهد که مشکل امروز ریشه در گذشته دارد. به کمان من بهاء طاهر به خوبی از پس این قضیه برآمده که نه تاریخ را قربانی ادبیات کند و نه ادبیات را قربانی تاریخ. رمان می‌تواند تاریخی باشد. اما باید «رمان تاریخی» باشد و نه تاریخی که سعی شده به شکل رمان مشاع بنهاد. بهاء طاهر تاریخ‌نویس در متن قدم بردارد که حق رمان ضایع نشود.

◀ بهاء طاهر برای نوشتن این رمان از منابع تاریخی زیادی هم استفاده کرده اما با این وجود واقعیت‌های تاریخی در دل روایت داستان جای گرفته‌اند و در ادامه قصه راه خود را رفته است. بهاء طاهر در روایت رمان چقدر به واقعیت اصلی ماجراهای تاریخی وفادار بوده است؟

در «واحه غروب» اصل روایت بر پایه واقعه‌ای مستند شکل گرفته که در اواخر قرن نوزدهم در مصر روی داده است. اما کمی‌وکیف این اتفاق ساخته ذهن خالیردار نویسنده است. در اتفاقات شروع رمان، انقلاب عرابی پاشا روایت شده که این انقلاب در عالم واقع روی داده و می‌توان آن را در وقایع دوده‌ها پایانی سده‌نوزدهم ارزیابی مطرح می‌کند. با مثلا سخنرانی‌های سید جمال در قاهره که در رمان به آنها اشاره شده کاملا مستند است. بهاء طاهر این وقایع تاریخی را با تخیل خودش آمیخته و به رمان وارد کرده اما هرچه جلوتر می‌رویم عنصر تخیل در روایت رمان بیشتر می‌شود و مایه مستند کاستن کمتر می‌شود. خود بهاء طاهر هم اشاره می‌کند که اطلاعات چندانی از آنچه در مصر اتفاق افتاده در دست نیست. قفله می‌دانیم که به عنوان کلانتر به اسکندریه می‌رود و اتفاقی در مصر رخ می‌دهد که ما از سنگ‌های باقیمانده از انفجار آن در بنای ساعت یا خانه کلانتر یاد می‌کنیم. حالا اگر بخواهد بر اطلاعات مستند در این مورد وجود دارد، اما تمام اتفاقاتی که درباره شیوه و روابط حکام بر زندگی مردم آنجا و نیز روابطشان با خدیو تاریخ‌نویسی وجود دارد، نویسنده است. البته در بخش مربوط به اسکندر ماجرا فرق می‌کند. روی‌کسان که بخش مستند بلحاظ تاریخی بسیار قبل‌تر از زمان روایت رمان قرار دارد. درباره اسکندر کتاب‌های بسیاری نوشته شده و ممکن است بخش‌هایی از این نوشته‌ها بر بهاء افسانه‌ها

واحه غروب
بهاء طاهر
ترجمه رحیم فروغی
نشر نیلوفر
چاپ اول ۱۳۹۳

باشد و بخش‌هایی به لحاظ تاریخی واقعیت داشته باشند. مابقی رمان‌ها در زمان حاضر روایت شده‌اند. یعنی «واحه غروب» عشق در تبعید». ما دیگری غربی را در داستان می‌بینیم. به عبارتی کفت‌وگو با بخشی از جهان که برای ما شرق‌ها دیری است در این رمان‌ها شکل گرفته است. در حالی که تا قبل از آن کفت‌وگو در رمان‌های بهاء طاهر صرفا کفت‌وگویی درون‌گشوری بود. اما بعد از آن این کفت‌وگو در سطح وسیع‌تری صورت می‌گیرد. اگر بپذیریم که رمان زاری است که کفت‌وگو در آن بیشتر از هر زاتر دیگری میسر است. بهاء طاهر سعی می‌کند که داریه این کفت‌وگو را وسیع‌تر کند و با دیگری وارد کفت‌وگو شود که نتیجه‌های درخشانی هم داشته است.

◀ داستان «واحه غروب» مربوط به دوبه‌ه پایانی قرن نوزدهم است اما زبان رمان زبانی امروزی است. با این وجود چرا بهاء طاهر برای روایت رمان زبانی امروزی را انتخاب کرده؟

زبان در ادبیات داستانی غیر بحثی است که می‌تواند مورد مناقشه باشد. هر در مورد زبانی که داستان در آن روایت می‌شود و هم درباره شخصیت‌هایی که در رمان حضور دارند. بعضی از نویسندگان عرب اصلا سعی نکرده‌اند در داستانی که مربوط به گذشته است زبان خاص آن دوره را در آثارشان به کار گیرند مثلا در «عزازیل» به اتفاقاتی به هزاره ۵۰سال پیش برمی‌گردد اما زبان بخش‌هایی از رمان زبان کنی رنگ کهنگی می‌گیرد. اما نویسنده هرگز به زبان هزاره ۵۰سال پیش نزدیک نشده است. در «واحه غروب» که اصلا چنین چیزی را حس نمی‌کنیم. در حالی که بزرگوارهم به اعتقاد ما تاریخ «واحه غروب» را بررسی کنیم. زبانش باید چیزی شبیه زبان دوره قاجار خودمان باشد. از این گذشته زبان بخش شخصیت‌های داستان به تناسب جایگاه و طبقه و موقعیت‌های شغلی و... تغییر چندانی نمی‌کند. در متن اصلی رمان چنین چیزی وجود ندارد و خیری از زبان تاریخی یا زبان ویژه شخصیت‌ها نیست و من سعی کرده‌ام به زبان متن اصلی وفادار باشم. شاید دلیل این اتفاق این باشد که عربی‌ها ۲۲ کشورند و رمان‌ها بخواهد به رغات قدیمی زبان وارد شود. ناچار باید از زبان امروزی استفاده کرد و وارد زبان عامیانه شود. از آنجا که عبر جغرافیایی خاص محدود می‌شود و دایره زبان معیار با فصیح را برای روایت داستان انتخاب می‌کنند تا کستره مخاطبانشان حفظ شود. این موضوع باعث شد کتابی که در یک کشور نوشته و منتشر می‌شود بی‌واسطه ترجمه در ۲۲ کشور خواهد شد.

◀ مسأله دیگر درباره ویژگی‌های زبانی رمان، لحن شخصیت‌ها آن است. «واحه غروب» چند راوی مختلف دارد اما لحن همه شخصیت‌ها یکدست است و حتی وقتی اسکندر از گذشته به روایت رمان احضار می‌شود لحن او همه لحنی امروزی است. با در دیالوگ‌های داستان نیز همان لحن غالب داستان وجود دارد و زبان عامیانه و محاوره‌ای شده است. جرا لحن آدم‌های قدیم شبیه هم است و آیا این ویژگی مشترک در ادبیات امروز هست؟

لحن یا به طور ضمنی دارایح به پرسش قبلی شما توضیح دادم. دلیلش را هم گفتم که حقه کشته خواندگان است. بله، «واحه غروب» زبان یکدستی دارد و حتی دیالوگ‌ها و کفت‌وگوهایش هم به زبان معیار و فصیح نوشته شده‌اند و هیچ جا زبان نمی‌شکند. در حالی که در زبان‌های دیگر و در ادبیات داستانی خودمان معمول این است که هریک از شخصیت‌های زبان زبان خودشان را دارند. مثلا در داستان‌ها زبان یک کارگر یا زبان یک استاد دانشگاه متفاوت است. اما در بسیاری از رمان‌های عربی می‌بینیم که همه شخصیت‌ها مثل هم حرف می‌زنند. پرسشی که مطرح کردید برای خود من هم سوال بوده است اما در ترجمه به ویژگی‌های زبانی رمان وفادار بوده‌ام. در متن اصلی «واحه غروب» زبان به همین شکل است. بهاء طاهر در اثر بعدی‌اش به نام «عشق در تبعید» بعضی جاها زبان محاوره را وارد رمان کرده است. مثلا جنجه کفت‌وگوی تلفنی و چند واژه و لحن کفت‌وگوها به زبان عامیانه مصری نوشته شده‌اند. با چنین حکم شخصیت داستان شعرهایی از اشعار حافظی و از معلقات سعد را می‌خواند که در اینجا زبان متفاوت است. اما به جز این موارد بقیه رمان زبان یکدستی دارد. اما در مورد نویسنده‌های دیگر این مساله به فضای کارشان بستگی دارد و شیوه یکسانی حاکم نیست. مثلا زبان برای

◀ بهاء طاهر جدا از انقلاب مصر مجبور به ترک کشورش می‌شود. تاثیر مهاجرت چقدر در آثار بهاء طاهر دیده می‌شود؟

انقلاب آدم‌های خودش را سر کار می‌آورد. منظورم کسانی است که با جریان حاکم پس از انقلاب هماهنگ باشند. این اتفاق در ادبیات هم می‌افتد. تریبون‌ها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و چاپ و انتشارات دست‌کم در دو سرزنده‌ایامی حساس تاریخی در اختیار بهاء طاهر قرار گرفته و فداکاری که پس از سرآمدن‌ایامی بایستی نیست؟ از آنجا که بهاء طاهر از نسب می‌برد از این عالی نیز به شود بر سرشان از آخر ایستاد یا ضعف در آمارگیران است که نمی‌توانند برای درازمدت آمارنگرا باقی بمانند؟ دلیل موقعیت متزلزل محمود در داستان، همان خیانتی است که شما اشاره کردید. خیانت در وجوه مختلف و از اسمت. ادبیاتی با ویژگی‌های کلی از قصه‌های خطی و سراراست که قهرمانی دارد که انقلاب می‌کند و

◀ بیش از این چند مجموعه داستان از ادبیات عرب با ترجمه شما منتشر شده بود و حالا هم با رمان «واحه غروب» با نام «واحه غروب» را ترجمه و منتشر کرده‌اید. اگر موافقید گفت‌وگو را با وضعیت ترجمه ادبیات عرب به فارسی و اساسا ضرورت ترجمه ادبیات معاصر عرب شروع کنیم.

از زاویه‌های مختلف می‌شود به این موضوع نگاه کرد. یکی از این زاویه‌ها ضرورت کفت‌وگوی منطقه‌ای است. خیلی از دگرپری‌های که انسان در طول تاریخ با آن دست به کریبان بوده نتیجه درک نادرست دیگری است. خاورمیانه امروز مرکز درگیری‌های جهان است. درست است که برخی از این درگیری‌ها برنامه‌ریزی قدرت‌ها برای برقراری به گفته خودشان نظم نوین جهانی است که در راننده نشسته و یک راهنمای توریستی را ورق می‌زند. او کوچک‌اندام و آفتاب‌خورده بود، با گیسوانی بی‌رنگ و به‌هم جسبیده از آب دریا... سایه‌ام که ناگهان روی صفحه کتابش افتاد، توجه‌اش را جلب کرد. نگاهش را به طرف من گردانده و با متانت برانداز کرد. می‌خواست بفهمد این پسرک با شلوار کوتاه و آواز برای پینوکیو می‌خواندند: «از درخت تو برو لالا / باهات خرشیده میشه» که منظور از «خرشیده» همان «خراشیده» بود. این شوخی‌های لفظی و کلاه این پینوکیوهای میان پرده کوبه روی دوم کاست‌های ۴۸داستان (نمونه دیگرش طنز مضحک لفظ قلم حرف زدن رویاه مکار) شاید ربط چندانی به قصه اصلی پینوکیو نداشت؛ اما بی‌ربط‌ونشان به قصه اصلی همان قدر بی‌اهمیت است که وفادار نبودن ترجمه «میرزاحبیب‌اصفهانی» به «حاجی‌بابای‌اصفهانی» جیمز مورییه. موضوع مهم‌تر مایه‌های جذاب طنز و شوخی در این میان پردها بود که الغیب از سنت و خلوص طنز شفاهی و اوانع سنت‌های عامیانه نمایشی و ترانه‌های سار و ضربی و تخت‌حوضی و مانند اینها می‌آمد و خوب می‌نشست در قصه‌هایی که برای کودکان امروز می‌توان دریافت و دلیل این خوب نشستن مایه‌های دیرپای طنز و شوخی نمایشی و

◀ بهاء طاهر از نویسندگان معاصر مصری است که اگرچه در ادبیات معاصر عرب چهره شناخته‌شده‌ای است، اما تا مدتی پیش هیچ اثری از او به فارسی منتشر نشده بود و در ایران شناخت چندانی از او وجود نداشت. رمان «واحه غروب» او که برنده اولین دوره جایزه بوکر عربی در سال ۲۰۰۸ بوده، مدتی است که با ترجمه رحیم فروغی در نشر نیلوفر به فارسی منتشر شده است. کفت‌وگو با فروغی به مناسبت انتشار این رمان انجام شده و البته در ابتدا به وضعیت ترجمه ادبیات معاصر عرب در ایران و ضرورت پرداختن به این ادبیات صحبت شده است. فروغی در این کفت‌وگو به جزییاتی درباره ادبی «واحه غروب» به مشابهت‌های وضعیت مصر با ایران هم اشاره کرده و این را یکی از دلایل انتخاب این رمان برای ترجمه دانسته است. از ترجمه فروغی پیش از این، مجموعه شعری با نام «یکی از مدایل معرفی کند» و ترجمه سه مجموعه داستان با نام‌های «داستان‌های رند» و «جوجه تیغی: از زکریا تامر» و «برلین برایم بزرگ بود» از سالمه صالح منتشر شده بود.

◀ بیش از این چند مجموعه داستان از ادبیات عرب با ترجمه شما منتشر شده بود و حالا هم با رمان «واحه غروب» با نام «واحه غروب» را ترجمه و منتشر کرده‌اید. اگر موافقید گفت‌وگو را با وضعیت ترجمه ادبیات عرب به فارسی و اساسا ضرورت ترجمه ادبیات معاصر عرب شروع کنیم.

از زاویه‌های مختلف می‌شود به این موضوع نگاه کرد. یکی از این زاویه‌ها ضرورت کفت‌وگوی منطقه‌ای است. خیلی از درگیری‌های که انسان در طول تاریخ با آن دست به کریبان بوده نتیجه درک نادرست دیگری است. خاورمیانه امروز مرکز درگیری‌های جهان است. درست است که برخی از این درگیری‌ها برنامه‌ریزی قدرت‌ها برای برقراری به گفته خودشان نظم نوین جهانی است که در راننده نشسته و یک راهنمای توریستی را ورق می‌زند. او کوچک‌اندام و آفتاب‌خورده بود، با گیسوانی بی‌رنگ و به‌هم جسبیده از آب دریا... سایه‌ام که ناگهان روی صفحه کتابش افتاد، توجه‌اش را جلب کرد. نگاهش را به طرف من گردانده و با متانت برانداز کرد. می‌خواست بفهمد این پسرک با شلوار کوتاه و آواز برای پینوکیو می‌خواندند: «از درخت تو برو لالا / باهات خرشیده میشه» که منظور از «خرشیده» همان «خراشیده» بود. این شوخی‌های لفظی و کلاه این پینوکیوهای میان پرده کوبه روی دوم کاست‌های ۴۸داستان (نمونه دیگرش طنز مضحک لفظ قلم حرف زدن رویاه مکار) شاید ربط چندانی به قصه اصلی پینوکیو نداشت؛ اما بی‌ربط‌ونشان به قصه اصلی همان قدر بی‌اهمیت است که وفادار نبودن ترجمه «میرزاحبیب‌اصفهانی» به «حاجی‌بابای‌اصفهانی» جیمز مورییه. موضوع مهم‌تر مایه‌های جذاب طنز و شوخی در این میان پردها بود که الغیب از سنت و خلوص طنز شفاهی و اوانع سنت‌های عامیانه نمایشی و ترانه‌های سار و ضربی و تخت‌حوضی و مانند اینها می‌آمد و خوب می‌نشست در قصه‌هایی که برای کودکان امروز می‌توان دریافت و دلیل این خوب نشستن مایه‌های دیرپای طنز و شوخی نمایشی و

بهاء طاهر به روایت خودش*

در خانواده‌ای پرشمار و تهیدست بزرگ شدم. دقیق‌تر این است که بگویم خانواده‌ای میانه‌حال که بعدها جدا چله قبو لغزید. پدرم، خدایش بیامرزد، آموزگار زبان عربی بود... پس از آنکه اصول خواندن و نوشتن را در چایی کلاسه مدارس ابتدایی خوانده بودم هم می‌نشستیم؛ تا هرکدام از ما آنچه را توانسته بود بخواند، با شور و هیجان برای بقیه تکرار کند. پدر از آن، داستان‌خوانی من به کلبله و دمنه و کتاب‌هایی که قصه‌های هزارویکشب را هم از زبان ساده برای بچه‌ها روایت می‌کردند، منحصر می‌شد. با بعضی قصه‌های منفلوطی که در کتابخانه پدرم وجود داشت. کتابخانه‌ای سرشار از کتاب‌های دینی و ادبی فخیم، که پدرم همه اندوخته‌اش را برای آنها داده بود، اما تعداد خیلی کمی داستان بیش از آنها پیدا می‌شد. بنابراین برایم جشن می‌شد که خوده باید همه فکر خودم باشم. گاهی رمان‌های عربی دیگری در کنار لوبین و هولمز هم گشگذرده می‌کردم. کارهایی که شاید اساسا برای کودکان نوشته شده بودند. اما روزگار با این رمان‌ها آشنا شد. بعدها، یعنی «واحه غروب» و «عشق در تبعید»، ما دیگری غربی را در داستان می‌بینیم. به عبارتی کفت‌وگو با بخشی از جهان که برای ما شرق‌ها دیری است در این رمان‌ها شکل گرفته است. در حالی که تا قبل از آن کفت‌وگو در رمان‌های بهاء طاهر صرفا کفت‌وگویی درون‌گشوری بود. اما بعد از آن این کفت‌وگو در سطح وسیع‌تری صورت می‌گیرد. اگر بپذیریم که رمان زاری است که کفت‌وگو در آن بیشتر از هر زاتر دیگری میسر است. بهاء طاهر سعی می‌کند که داریه این کفت‌وگو را وسیع‌تر کند و با دیگری وارد کفت‌وگو شود که نتیجه‌های درخشانی هم داشته است.

◀ داستان «واحه غروب» مربوط به دوبه‌ه پایانی قرن نوزدهم است اما زبان رمان زبانی امروزی است. با این وجود چرا بهاء طاهر برای روایت رمان زبانی امروزی را انتخاب کرده؟

زبان در ادبیات داستانی غیر بحثی است که می‌تواند مورد مناقشه باشد. هم در مورد زبانی که داستان در آن روایت می‌شود و هم درباره شخصیت‌هایی که در رمان حضور دارند. بعضی از نویسندگان عرب اصلا سعی نکرده‌اند در داستانی که مربوط به گذشته است زبان خاص آن دوره را در آثارشان به کار گیرند مثلا در «عزازیل» به اتفاقاتی به هزاره ۵۰سال پیش برمی‌گردد اما زبان بخش‌هایی از رمان زبان کنی رنگ کهنگی می‌گیرد. اما نویسنده هرگز به زبان هزاره ۵۰سال پیش نزدیک نشده است. در «واحه غروب» که اصلا چنین چیزی را حس نمی‌کنیم. در حالی که اگر بخواهیم به اتفاقاتی در «واحه غروب» را بررسی کنیم. زبانش باید چیزی شبیه زبان دوره قاجار خودمان باشد. از این گذشته زبان بخش شخصیت‌های داستان به تناسب جایگاه و طبقه و موقعیت‌های شغلی و... تغییر چندانی نمی‌کند. در متن اصلی رمان چنین چیزی وجود ندارد و خیری از زبان تاریخی یا زبان ویژه شخصیت‌ها نیست و من سعی کرده‌ام به زبان متن اصلی وفادار باشم. شاید دلیل این اتفاق این باشد که عربی‌ها ۲۲ کشورند و رمان‌ها بخواهد به رغات قدیمی زبان وارد شود. ناچار باید از زبان امروزی استفاده کرد و وارد زبان عامیانه شود. از آنجا که عبر جغرافیایی خاص محدود می‌شود و دایره زبان معیار با فصیح را برای روایت داستان انتخاب می‌کنند تا کستره مخاطبانشان حفظ شود. این موضوع باعث شد کتابی که در یک کشور نوشته و منتشر می‌شود بی‌واسطه ترجمه در ۲۲ کشور خواهد شد.

◀ مسأله دیگر درباره ویژگی‌های زبانی رمان، لحن شخصیت‌ها آن است. «واحه غروب» چند راوی مختلف دارد اما لحن همه شخصیت‌ها یکدست است و حتی وقتی اسکندر از گذشته به روایت رمان احضار می‌شود لحن او همه لحنی امروزی است. با در دیالوگ‌های داستان نیز همان لحن غالب داستان وجود دارد و زبان عامیانه و محاوره‌ای شده است. جرا همه شخصیت‌ها مثل هم حرف می‌زنند. پرسشی که مطرح کردید برای خود من هم سوال بوده است اما در ترجمه به ویژگی‌های زبانی رمان وفادار بوده‌ام. در متن اصلی «واحه غروب» زبان به همین شکل است. بهاء طاهر در اثر بعدی‌اش به نام «عشق در تبعید» بعضی جاها زبان محاوره را وارد رمان کرده است. مثلا جنجه کفت‌وگوی تلفنی و چند واژه و لحن کفت‌وگوها به زبان عامیانه مصری نوشته شده‌اند. با چنین حکم شخصیت داستان شعرهایی از اشعار حافظی و از معلقات سعد را می‌خواند که در اینجا زبان متفاوت است. اما به جز این موارد بقیه رمان زبان یکدستی دارد. اما در مورد نویسنده‌های دیگر این مساله به فضای کارشان بستگی دارد و شیوه یکسانی حاکم نیست. مثلا زبان برای

◀ بهاء طاهر با روایت خودش* چیزی را در وجودم حک می‌کردند... در سال‌های اولیه شعر عربی را با طه حسین خواندیم. من به عنوان میهمان از کرومه تاریخ عرصه مصطفی ابوشر در برخی سخنرانی‌هایش در کروه زبان عربی شرکت می‌کردم. عاشق سه نفر از شاعرانی بودم که به خزانه همیشگی من، یا به عبارتی به شاعران بالینی‌ام تبدیل شدند. طرفه بن‌عبد، امروالقیس و ابوالعلا معری. همچنین هرچه را هرکدام از ما کشف می‌کرد، با اشتیاق دنباله‌روی می‌خواندیم. این‌گونه بود که همنشکی، فاکتر، اشتاین‌بک، جاحظ و کوبه‌ای از اغانی ابوالفرج اصفهانی و تاریخ جبرتی، داستایفسکی، جوخوف، تولستوی، بیلیا حقی، مازنی، شکسپیر و تی. اس. الیوت را خواندیم... برخلاف فروتنی اغلبا کارمان، هرکز در آزوزهای‌مان فروتن نبودیم. ما می‌خواستیم ادبیاتی نو به بار بیاوریم.

◀ این روایت بخش‌هایی است از مقدمه بهاء طاهر بر یکی از رمان‌های به عنوان معرفی این نویسنده در انتهای ترجمه فارسی «واحه غروب» آمده است.

عطف کتاب

خاطرات جواد مجابی در مجموعه تاریخ شفاهی

تازه‌ترین مجموعه از تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران که ماتوره که توسط مارگارت اتوود انتخاب شده، به زندگی جواد مجابی اختصاص دارد. مجموعه تاریخ شفاهی که جدسالی به سرپرستی دبیری محمدهاشم اکبریانی منتشر می‌شود، شامل گفت‌وگوهایی است با نویسندگان و شاعران و مترجمان مطرح ایران که در قالب این گفت‌وگوها زندگی خود را روایت می‌کنند و از خلال روایت زندگی خود شمایی از دورانی را که در آن زیسته‌اند و حوادث مهم تاریخی و ادبی و اجتماعی دوران خود را به تصویر می‌کشند.

جواد مجابی یکی از چهره‌های است که اکنون زندگینامه‌اش در این مجموعه منتشر شده است. مجابی در این گفت‌وگو که علی شروقی آن را انجام داده، از تولد خود و پیشینه خانوادگی‌اش آغاز کرده است و رسیده به دوران نوجوانی و بعد از آن دوران دانشجویی و آشنایی و ورود تدریجی‌اش به جامعه ادبی آن روزگار.

او در این کتاب از کودکی و دوران مدرسه‌اش در قزوین می‌گوید و اینکه چه عواملی او را به سمت نوشتن و کار ادبی سوق داده‌اند و در آغاز تحت تاثیر چه کسانی بوده و بعدها به چه سمتی کشیده شده است. مجابی در دهه چهل روزنامه‌نگار بود و در روزنامه اطلاعات قلم می‌زده است. در همان دوران در کنار سرودن شعر، نثرهای طنزآمیزی را نوشت که تحت عنوان «یادداشت‌های آدم برمعدا» منتشر شد.

در تاریخ شفاهی مجابی تعریف کرده که این یادداشت‌ها چطور شکل گرفت. پرداختن منتقد به روزنامه‌نگاری در کنار کار ادبی و هنری و نشست و برخاست با عده‌ای از مطرح‌ترین نویسندگان و شاعران و چهره‌های مطرح فرهنگی زمانه‌اش باعث شده که او در بسیاری از نقاط عطف فرهنگی و اجتماعی روزگار خود حاضر و ناظر باشد.

برای همین است که در خاطرات مجابی مدام پای بسیاری از نام‌های آشنای فرهنگ و ادبیات معاصر به میان می‌آید. از شاملو و ساعدی و آل‌احمد گرفته تا سیاوش و دولت آبادی و دیگرانی که مجابی با آنها حشر و نشر داشته است. جمعه‌های ادبی، کافه‌نشینی‌ها، زورنالیسم ادبی، فضای فرهنگی و اجتماعی در سال‌های قبل و پس از انقلاب و موضوعاتی از این دست، بخش عمده‌ای از خاطرات مجابی را به خود اختصاص داده است. مجابی در این گفت‌وگو مسیر تحول فکری و روحی خود را از کودکی تاکنون شرح می‌دهد و همچنین سرور وقایعی را که هر یک به نحوی بر زندگی و طرز تفکر او از جهان تاثیر گذاشته‌اند.

مجابی از نسل شاعران و نویسندگانی است که در کنار کار ادبی به زورنالیسم ادبی نیز به طور جدی می‌پرداختند و همین آنها را در متن بسیاری از اتفاق‌های مهم فرهنگی و اجتماعی قرار داده است. جمعه‌های ادبی در سال‌های اول پس از انقلاب یکی از موضوعاتی است که در این کتاب از آن سخن گفته شده و مجابی در این بخش از کتاب از بحث‌هایی که در این جمعه‌ها مطرح می‌شده و نحوه برگزاری جلسات ادبی که در خانه برگزار می‌شده سخن گفته است.

خاطرات جواد مجابی
تاریخ شفاهی ادبیات معاصر ایران (جواد مجابی)
نشر ثالث
چاپ اول: ۱۳۹۳

مرور

تازه‌های نشر بدیل

رقص سایه‌ها